

پسامدرنیته

در قفس آهنین مدرنیسم

○ حسین شیخ‌الاسلامی

تحلیلی و چه فلسفی - صادر کنیم.
 ه) خود پسامدرنیته را نیز می‌توان در بافت خاصی
 قرار داد و نسبی کرد.^۲

بنابراین برای پرهیز از زیاده‌گویی و حاشیه‌روی
 می‌توان از ابتدا به سراغ این پنج گزاره رفت و در باب
 صدق و کذب آنها و همچنین مسیری که لایون
 می‌پیماید تا چنین گزاره‌هایی را به اثبات برساند بحث
 کرد.

الف) پسامدرنیته، رویدادی بی سابقه؟

علی‌رغم مخالفت و انکار دشمنان سرسخت
 «پسامدرن‌ها» امروزه نادیده شمردن شرایط جدید و
 دگرگون‌کننده‌ای که بر جامعه مستولی شده است،
 امری نامعمول و غیره منتظره به شمار می‌رود، اما میان
 متفکران مختلف «پسامدرن» درباره‌ی ویژگی‌های
 اساسی این دوره چندان تفاهمی وجود ندارد. فوکو پایان
 انگاره‌ی «انسان» را نشانگر مناسبات جدید قدرت و
 آغاز شرایط جدید قدرت می‌داند؛ دریندا سعی می‌کند با
 برتری دادن حضور بر غیاب، شرایط جدیدی به بشر و
 سیر اندیشه‌ی بشری پیشنهاد کند؛ بودریار با پیش
 کشیدن ابر واقعیت سعی می‌کند ویژگی دوران جدید را
 تبیین کند و لیوتار هم با اعلام شکست هرگونه ابر
 روایت دوره «پسامدرن» را دوره حکومت خرده روایت‌ها
 می‌داند. راهی که لایون برای تبیین پسامدرنیته پیش
 می‌گیرد راهی کاملاً متفاوت است. وی با دیدی کاملاً
 «جامعه‌شناختی» سعی می‌کند با بازشناسی شرایط موجود در جامعه و تفاوت‌هایی
 که بر اثر این شرایط در جوامع پیشرفته به وجود آمده است و همچنین سیر تغییر و
 تحولاتی که به وجود آمدن این شرایط را باعث شده‌اند، ابتدا به تعریفی تا حد ممکن
 شفاف از دوران «پسامدرنیته» دست یابد، سپس سیر تاریخی آن را مشخص کند و
 در نهایت آینده را پیش‌بینی کرده و راهکارهایی مناسب جهت مواجهه و مدیریت
 شرایط جدید پیشنهاد دهد.

سیر تاریخی‌ای که لایون برای پسامدرنیته طرح می‌کند از مدرنیته و تمرکز بر
 تولید و کارگر آغاز می‌شود، دوره‌ای که می‌توان آن را مدرن آغازین نامید. آن گونه
 که لایون خاطر نشان می‌کند، در دوره‌ی مدرن شاهد تغییر ایده‌ی مشیت الهی به



○ پسا مدرنیته

○ دیوید لایون

○ محسن حکیمی

○ آشیان

○ سال ۱۳۸۰، ۳۰۰۰ نسخه

مبحث «پسامدرنیته» و رابطه‌ای که با
 «پسامدرنیسم»، به عنوان جریان‌اتی در فضای هنری،
 ادبی، فلسفی معاصر غرب دارد، توسط اندیشمندان
 بسیاری، چه موافق و چه مخالف پسامدرنیسم، مورد
 توجه قرار گرفته است. فوکو در دو کتاب مهمش،
 مراقبت و تنبیه و نظم اشیاء، تحلیل خود را با پیش‌بینی
 در مورد این دوران پایان می‌دهد^۱ بودریار بیش از نیمی
 از مباحث خود را براساس شرایط و ویژگی‌های این دوره
 پی‌ریزی کرده است و لیوتار نیز بزرگ‌ترین اثرش،
 وضعیت پست‌مدرن، را به تحلیلی در باب شرایط دانش
 در دوره‌ی پست مدرن اختصاص می‌دهد.^۲ از آن سو
 بسیاری از مخالفان پست مدرنیسم نیز برای رد آن
 سعی کرده‌اند با تحلیل موشکافانه‌ی شرایط جدید و
 مقایسه‌ی آنها با شرایط پیشین، ایده‌ی گسست از
 مدرنیته را زیر سوال برند؛ کتاب «پسامدرنیته» اثر دیوید
 لایون نیز قصد دارد، با بررسی دوباره‌ی مفهوم
 پسامدرنیته به تصویری قابل ارائه و جامعه‌شناسانه در
 این مورد دست پیدا کند و در مرحله‌ی دوم رابطه‌ی بین
 «پسامدرنیته» و «پسامدرنیسم» را با توجه به تعریفی که
 خود از «پسامدرنیته» به دست می‌دهد، مورد باز اندیشی
 قرار دهد. لایون در جمع‌بندی کتابش در نهایت پنج
 گزاره‌ی اصلی را به عنوان گزاره‌هایی که در این کتاب
 اثبات شده‌اند ذکر می‌کند که به نظر می‌رسد بتوان با
 استفاده از همین گزاره‌ها و نقد و تحلیل استدلالی که
 وی برای اثبات آنها به کار برده است به تصویر کلی در
 باب این کتاب دست یافت این گزاره‌ها به صورت خلاصه عبارتند از:

الف تغییرات اجتماعی و فرهنگی کاملاً بی‌سابقه‌ای در حال دادن‌اند که
 اطلاق عنوان «پسامدرنیته» یا غیر آن به این شرایط جدید چیزی را عوض نمی‌کند
 و ما به هر حال وارد دوران جدیدی شده‌ایم.

ب مباحث «پسامدرنیته» و «پسامدرنیسم» به صورت تفکیک ناپذیری در هم
 تنیده شده‌اند و تمایل «پسامدرنیست‌ها» به نظر ورزی صرف و تحلیل گران امور
 اجتماعی به پرهیز از نظروورزی چندان مورد تأیید نخواهد بود.

ج «پسامدرنیته» باعث ارزیابی دوباره‌ی دوران مدرن می‌شود.

د بحث پسامدرن ما را وادار می‌کند که درباره‌ی خود مدرنیته احکامی - چه

«پیشرفت» هستیم. در این دوره همه چیز نشان از خوش بینی و حضور تصور یا توهم خوش بینی در اندیشه‌ی بشری می‌دهد. آنچه به عنوان عوارض مدرنیته در کتاب لایون مطرح می‌شود با آنچه پیش از این در مورد مدرنیته و عوارض آن می‌دانستیم تفاوت زیادی ندارد. وی شهرنشینی، دوگانگی، و سکولاریسم را از عوارض مدرنیته می‌داند. او بهترین نشانه‌ی مدرنیسم را در «فوردریسم»، به معنای شیوه دقیق مدیریت و کنترل می‌داند و می‌گوید:

«به هر مدل T' که از شهر دی‌ری بورن Dear born در میشیگان بیرون می‌آمد، نشانه‌های مدرنیته حک شد. این نمادها نیز به نوبه‌ی خود سیستم را تقویت کرد.» ص ۴۷

پس از مدرنیته او قائل به دوره‌ی گذاری است که جامعه را از جامعه‌های مدرن به سوی جامعه‌ای «پست مدرن» هدایت می‌کند. به گفته‌ی وی جامعه‌ی پسا صنعتی، جامعه‌ای بود که اگرچه پیشرفت‌های تکنولوژیک در آن شدت گرفته بود، اما همچنان انگاره‌ی پیشرفت بر دنیای تولید و همچنین جامعه مسلط بود و به پیشرفت‌های سریع تکنولوژیک همچون ابزار برای پیشرفت نگریسته می‌شد. و بالاخره لایون به جامعه‌ی پست مدرن و ویژگی‌های «پسامدرنیته» می‌رسد. او در تبیین خواص «پسامدرنیته» بیش از آن که به تحلیل‌های خود متکی باشد، به نقل قول از بزرگان جامعه‌شناسی همچون گیدنز، و بزرگان پسامدرنیسم، عمدتاً بودریار و لیوتار می‌پردازد و در واقع با جمع‌بندی سخنان آنان ویژگی‌های اصلی پسامدرنیته را بازنمایی می‌کند.

آنچه لایون در مورد «پسامدرنیته» می‌گوید نیز چندان تازگی ندارد اهم آنها عبارتند از: جایگزینی مصرف به جای تولید در محور توجه، رسانه و وانموده‌ها و ایجاد ابرواقعیت فزون واقعیت^۱ به جای واقعیت، جهانی سازی و...

آنچه در تحلیل لایون از «پسامدرنیته» عجیب به نظر می‌رسد، هم ارز دانستن گفته‌های بودریار و لیوتار و «پست مدرن»ها با گفته‌های جامعه‌شناسانه است. در واقع لایون مباحث پسامدرن‌ها را در گفتمان سخن^۲ جامعه‌شناسی می‌گنجاند و آنها را هم ارز با تحلیل‌های جامعه‌شناسان در ارزیابی خود از پسامدرنیته می‌گنجاند. این شاید نخستین نشانه‌ی تصور نادرستی باشد که لایون از مباحث پسامدرن‌ها خصوصاً بودریار و لیوتار برداشت کرده است. وی آنچه را بودریار در باب حکومت رسانه‌ها، جایگزینی وانموده‌ها به جای واقعیت و از بین رفتن معنا می‌گوید از جایگاه و زمینه‌ی نظری-تخیلی^۳ خود بیرون آورده و به زمینه‌ی علوم اجتماعی وارد می‌سازد به این ترتیب است که لایون به نقل از گیدنز می‌گوید:

«در شرح بودریار، نقش فراگیر و قوام بخش رسانه‌های الکتریکی در روابط اجتماعی ما به این ادعا که نهادهای اجتماعی مدرن هیچ مصداقی جز خود ندارند اشتباه گرفته می‌شود... علاوه بر این می‌توان اضافه کرد که دانش‌پذیری تماشاگر تلویزیون را نباید دست کم گرفت. این که تماشاگران چگونه تلویزیون را در اطلاق‌های نشیمن خود رمزگشایی می‌کنند به سهم خود مساله‌ی مهمی است» صص ۸۸، ۸۷.

این نوع رویکرد به اندیشه‌های بودریار خود نشان از عدم برخورد صحیح با وی دارد. این که ما در پی تطبیق آنچه بودریار در باب ویژگی‌های پست مدرنیته می‌گوید و شرایط موجود باشیم از اساس در گفتمان خود بودریار نمی‌گنجد. بودریار این نکته را در جایی به خوبی بازگو می‌کند:

«اندیشه بیش از آنکه در پی همگرایی با حقیقت ارزشگذاری شود به علت وجوه افتراق برطرف ناشدنی‌ای که با آن دارد، و باعث جدا شدن این دو از هم می‌شود، ارزشگذاری می‌شود»^۴

بنابراین به نظر نمی‌رسد حتی خود بودریار هم بر عینی بودن آنچه به عنوان خطوط اصلی نظریاتش مطرح می‌کند و تطابق نظریاتش با ویژگی‌های جامعه‌ی پسامدرن تأکید کند. و شاید درست در جواب همین رویکرد است که می‌نویسد: «می‌گوئی: من واقعی هستم، این واقعی است، جهان واقعی است» و هیچکس نمی‌خندد. اما اگر بگویی: این یک وانموده است، تو تنها یک وانموده هستی، این

جنگ یک وانموده است، و همه از خنده منفجر می‌شوند؛ با صدایی فروتنانه و از روی ترس و یا شاید متشنج، مانند آنکه لطیفه‌ای بچه گانه یا دعوتی وقیحانه شنیده‌اند... آنچه باید به آن خندید حقیقت است. می‌توان جامعه‌ای را تصور کرد که در آن هرکس با شنیدن جمله‌هایی مانند «این درست است، این واقعی است» از خنده منفجر شود»^۵

مقایسه کنید با:

«با این همه درک این نکته دشوار است که جهانی تلویزیونی که تصاویر را تبلیغ می‌کند چگونه می‌تواند چیزی جز جهانی تکه پاره باشد، مگر به این معنا که این تصاویر همه از بستر یک سرمایه‌داری مصرفی برمی‌خیزند» ص ۸۷، تأکید از من است

می‌بینید که تحمیل یک گفتمان از منظر فوکو یا بازی زبانی به روایت لیوتار به دیدگاهی که متعلق به آن نیست تا چه حد می‌تواند آن دیدگاه را تحریف کند! اما به هر حال اگر از این نکته بگذریم دیوید لایون در کتاب خود می‌تواند به خوبی شرایط جدیدی را که امروزه بر جوامع پیشرفته‌ی دنیا حاکم است تبیین کند، آنچه وی می‌گوید در چارچوب جامعه‌شناسی تحلیلی مجمل از شرایط امروز این جوامع محسوب می‌شود، جوامعی که به نظر لایون از دوره‌ی مدرنیته خارج شده‌اند و به دوران جدیدی که وی نام «پسامدرنیته» به آن می‌دهد وارد شده‌اند، دورانی که محوریت فعالیت‌های اجتماعی - اقتصادی را نه تولید و کارگر، بلکه مصرف و مشتری تشکیل می‌دهند.

ب) پسامدرنیسم پسامدرنیته، پیوستگی، وابستگی

گزاره‌ی دومی که دیوید لایون در کتاب خویش سعی در اثبات آن دارد، وابستگی دو مفهوم پسامدرنیته و پسامدرنیسم است. وی در این مورد استدلال خویش را این گونه خلاصه می‌کند:

«خطوط استدلال پیشین ما به صورت زیر است: احساس تکه پارگی و عدم قطعیتی که در هنر و معماری، سینما و موسیقی امروز دیده می‌شود، کولاژ فرهنگی جدیدی می‌آفریند، آمیزه‌ی از سبک‌ها و محصولات که با نوعی آشفتگی شهر فرنگی در یکدیگر فرو می‌ریزند. اما اگر چه نوجه‌های درخشان - عمدتاً فرانسوی - به خاطر تحلیل‌هایشان درباره‌ی این دنیای تصویر محور و فزون واقعی که از ویرانه‌های سترگ روایت‌های جنبش روشنگری سربرآورده است، به شهرت و بدنامی رسیده‌اند، لیکن متفکران پیش از آنان همچون نیچه، زیمل و هایدگر بودند که در آثار خویش از این مضامین خبر دادند. آنچه آنان بدان اشاره کردند در جامعه‌شناسی اغلب نادیده گرفته شده است [علمی] که بیش از حد سرگرم رابطه‌اش با علوم طبیعی بوده، و تنها اکنون است که به عنوان یک کلیت دارد اهمیت فرهنگ را درمی‌یابد. فرهنگ پسامدرنیسم گواه تغییرات اجتماعی مربوط به آن به شمار می‌آید، تغییراتی که از آن به عنوان پسامدرنیته یاد می‌شود» صص ۱۲۳ - ۱۲۴ تأکید از من است

استدلال لایون از دو مقدمه تشکیل شده که می‌توان به تفکیک در باب هریک سخن گفت و شاید - روش بهترین روش برای محک نتیجه‌ای باشد که وی در نهایت می‌گیرد و آن وابستگی پسامدرنیسم به پسامدرنیته و تلقی پسامدرنیسم به عنوان تظاهر و بعد فرهنگی پسامدرنیته است.

۱) کدام پسامدرنیسم؟

اولین نکته‌ای که در استدلال لایون کمی عجیب به نظر می‌رسد این همانی پسامدرنیسم هنری، ادبی و فلسفی و گردآوردن تمام آنها تحت عنوان پسامدرنیسم فرهنگی است. وی ابتدا با یکسان انگاشتن پسامدرنیسم ادبی و هنری با وجه مشترک «احساس تکه‌پارگی و عدم قطعیت»، تکلیف این دو را مشخص می‌کند و سپس پسامدرنیسم فلسفی را تا حد «تحلیلی درباره‌ی این دنیای تصویر محور و فزون واقعی» تقلیل می‌دهد و بدین ترتیب موفق می‌شود پسامدرنیسم را با

در زمانی که خرد مدرن در اوج شکوفایی خود بود و فلسفه‌ی
مدرن شکست ناپذیر به نظر می‌رسید ،
نیچه از شکست قریب الوقوع خرد سخن گفت و
فلسفه‌ی مدرن را فلسفه‌ای تمام شده و
مناسب زباله دانی تاریخ دانست

جنبه‌های متعددی که دارد تحت یک عنوان جمع‌بندی کرده و به مقایسه‌ی آن با پسامدرنیته پردازد.

اما به نظر می‌رسد تحلیل این گونه‌ی پسامدرنیته تا حدودی ناشی از ساده‌انگاری باشد، سه نخله‌ای که پیش از این یاد کردم، اگرچه در احساس تکه‌پارگی تا حدودی مشترکند، اما بدون شک این عامل مشترک نمی‌تواند حفره‌های عظیمی را که وجود دارد بیوشاند و ما را به این همانی این سه توانا سازد. پسامدرنیسم هنری به عنوان نخستین رویکردی که این عنوان را به خود دید از معماری سرچشمه می‌گیرد و سپس به رشته‌های دیگر هنری از قبیل نقاشی، موسیقی، سینما و ادبیات تسری پیدا می‌کند، آن گونه که چارلز جنکس در کتاب معروفش، «پسامدرنیسم چیست؟» می‌گوید مهمترین ویژگی‌های هنر یا بهتر بگوییم معماری پست مدرن را می‌توان ویژگی‌هایی از قبیل ابهام، مردم‌پسندی، گزینش از میان سنت‌ها در ایدئولوژی، به کار بردن پیچیدگی، شوخی، نشانه، استعاره در سبک و فضاهای نامتقارن، ابهام، کولاژ و گسیختگی در طراحی دانست^{۱۰} از سوی دیگر در ادبیات نیز تقریباً همین ویژگی‌ها توسط نوگرایان به حوزه‌ی مضامین داستانی وارد شد. آثاری همچون کم‌دی‌های کیهانی اثر ایتالو کالیوینو، نام گل سرخ اثر امبرتو اکو، آثار داستانی جان بارت، محاکمه اثر پیتر هاند که ... همه به نوعی از همین ویژگی‌های پسامدرنیسم هنری سود می‌برند. امبرتو اکو در همین مورد می‌نویسد:

«طنز، بازی فرازبان شناسانه، بیان مشدد. پس در مورد مدرن‌ها، هر که این بازی را درک نکند تنها می‌تواند از آن امتناع ورزد؛ اما در مورد پسا مدرن‌ها درک نکردن این بازی و در عین حال جدی گرفتن آن، کاری امکان‌پذیر است. روی هم‌رفته، این کیفیت مخاطره‌ی طنز است. همیشه کسی هست که طنز را جدی بگیرد^{۱۱}». و باز هم جمله‌ی معروف امبرتو اکو در تشریح وضعیت داستان پست مدرن را به یاد داریم. «همان طور که باربارا کاتلند نوشته، دیوانه‌وار دوست دارم.»^{۱۲} اما آنچه من از آن به عنوان پسامدرنیسم ادبی یاد می‌کنم معطوف به نظریه‌پردازی است که با کنکاش پیرامون متن و نوشتار سعی در رازگشایی از این پدیده نموده‌اند، متفکرانی همچون ژولیا کریستوا و سلفش میخائیل باختین، رولان بارت، ژرار ژنت و حتی ژاک دریدا را می‌توان نمایندگان از پسامدرنیسم ادبی دانست. از سوی دیگر آثار داستانی‌ای نیز منتشر شده‌اند که بر خلاف آثار پیشینی که ذکر کردم، از مفاهیم پسامدرن نه در مضمون که در اجرای کار استفاده کردند، آثاری همچون «اگر شبی از شبه‌های زمستان مسافری» اثر ایتالو کالیوینو و «پاییز پدرسالار» اثر گابریل گارسیا مارکز بهترین نمونه‌ها به شمار می‌روند. متفکران این نخله از پسامدرنیسم با تعمق و کاوش پیرامون متن، تحولات بنیادینی در تصور ما از متن و فرآیند خوانش ایجاد کردند. رولان بارت با درجه‌ی صفر نوشتار، ژاک دریدا با درباره‌ی متن‌شناسی^{۱۳} و ژرار ژنت با چهره‌ها^{۱۴}، هریک توانستند امر مکتوب تا حدی برای ما قابل فهم سازند. از سویی نویسندگان نیز برخورد ما با داستان را کاملاً عوض کردند، مشخص است که داستانی همچون «اگر شبی از ...» را نمی‌توان با نوع خوانش کلاسیک داستان خواند، پاییز پدر سالار نیز همچون حکایتی دارد و این امر در مورد داستان‌های «میلان کوندرا» نیز دقیقاً صدق می‌کند. و بالاخره سومین نخله‌ی پست مدرنیسم، پسامدرنیسم فلسفی است، که شاید

برجسته‌ترین و تاثیر گذارترین شاخه‌ی آن چیزی باشد که لایون به راحتی نام «فرهنگ پسامدرن» به آن می‌دهد. شاید اطلاق عنوان نهضت فلسفی به این جریان چندان نابه‌جا نباشد چرا که متفکران این جریان اکثراً در فرانسه و گاهی نیز در آلمان به تخریب تمام بنای فلسفه‌ی پیش از خود پرداختند. این تخریب تنها شامل فیلسوف یا مکتب خاصی نمی‌شد بلکه از اساس فلسفه در معنایی که در دوره‌ی مدرن از آن مراد می‌شد، هدف اصلی متفکران پسامدرنیسم فلسفی بود. این نهضت توانست تمام پایه‌های خرد مدرن را از جنبه‌ی محض آن متافیزیک تا جنبه‌های کاملاً عملی فلسفه‌ی سیاست و علم در هم بشکند و خرد مدرن را از مقام برتر، فرازمانی و فرامکانیش به زیر کشد.

به حق می‌توان گفت تاثیر گذارترین متفکر و پرچمدار این نهضت فیلسوف شهیر «فردریش ویلهلم نیچه» است، در زمانی که خرد مدرن در اوج شکوفایی خود بود و فلسفه‌ی مدرن شکست‌ناپذیر به نظر می‌رسید نیچه از شکست قریب‌الوقوع خرد سخن گفت و فلسفه‌ی مدرن را فلسفه‌ای تمام شده و مناسب زباله‌دانی تاریخ دانست. وی در همان زمان در کتاب «فراسوی نیک و بد» نوشت:

«بگذار مردم باور داشته باشند که شناختن یعنی تا بیخ و بن شناختن. اما فیلسوف باید به خود بگوید که: من در تحلیل رویدادی که در عبارت «من می‌اندیشم» بیان شده است به سلسله‌ای از تصدیق‌ها برمی‌خورم که اثبات آنها نه دشوار بلکه محال است...»^{۱۵}

این که فلسفه‌ی پسامدرن تا حدود زیادی وامدار اندیشه‌های نیچه است چندان جای بحث ندارد. ایده‌ی دانش معطوف به قدرت که اساس نظرات فوکو را پی‌ریزی می‌کند مستقیماً از نیچه آغاز می‌شود. مبحث حضور و غیاب در متافیزیک را نیز نیچه آغاز کرده است و دریدا جز اشاعه و پیش بردن اندیشه‌های نیچه کاری نکرده است. باقی اندیشمندان پسامدرن نیز البته باید متفکران فمینیست را تا حدودی از این قاعده مستثنا دانست به انحاء مختلف تحت تاثیر شدید نیچه قرار



ایده‌ی دانش معطوف به قدرت که اساس نظرات فوکو را پی ریزی می کند،

مستقیماً از نیچه آغاز می شود

پسامدرنیسم واژه بسیار ناروشنی است که می توان آن را برای بیان انواعی از تحولات و اندیشه های

متفاوت که ظاهراً ارتباط چندانی با هم ندارند به کار برد.

سخن گفتن از هنر پسامدرن و رابطه اش با پسامدرنیته را نمی توان به علت عدم تخصص نگارنده و همچنین پیچیدگی مبحث چندان مورد توجه قرار داد، اما با اطمینان می توان گفت تقلیل فلسفه ی پست مدرن به مبحثی تحلیلی در باب پسامدرنیته باعث نادیده انگاشتن وجوه عمده و فراوانی از این فلسفه می شود که چه بسا با حذف آن همین بخش تحلیلی هم چندان موجه به نظر نرسد.

از سوی دیگر تلقی از پیشگامانی همچون نیچه و هایدگر به عنوان پیشگویانی که توانسته اند پیش از وقوع پسامدرنیته از ویژگی هایش خبر دهند تا حد شگفت آوری دور از واقعیت به نظر می رسد. نیچه و هایدگر مباحث خود را کاملاً در قالبی فلسفی ارائه می کردند و هدفی جز پیشرفت در مباحث فلسفی نداشته اند مربوط دانستن مباحث نیچه و هایدگر به مواد جامعه شناسانه ای همچون پسامدرنیته جز مصادره به مطلوب چیز دیگری به نظر نمی رسد. این اشتباه گهگاه باعث اظهاراتی می گردد که حتی خنده دار به نظر می رسند به عنوان مثال «بیتر لیتهارت» در جایی به نیچه ایراد می گیرد که علی رغم گفته ی مشهور وی «خدا مرده است» هنوز خدا در زندگی اجتماعی بسیاری از مردم نقش عمده ای دارد.^{۲۲}

خود لایون هم در جمله ی انتهایی کتاب خویش در اظهار نظری عجیب و پس از مطرح کردن امکان بازگشت بشر به ایده ی مشیت الهی می نویسد: «نیچه در گورش خواهد لرزید» در حالی که می دانیم گفته ی نیچه نه به معنای مرگ خدا در جامعه بلکه همان گونه که لیوتار هم بیان کرده است به معنای مرگ هرگونه روایت خداگونه یا ابرروایت در مباحث فلسفی است و این نیز امری اثبات شده است.

علی رغم این نکات باید توجه داشت مشایهات فراوانی هم بین دستاوردهای فلسفی پسامدرنیسم و «پسامدرنیته» مشاهده می شود که غافل شدن از آنها نیز باعث غفلت از جنبه های دیگری از این پدیده می شود. خود لایون به خوبی در کتاب خود این تشابهات را تا حد ممکن بررسی می کند و تکرار آن بیهوده می نماید.

شاید بهترین دیدگاه به جای دیدگاه لایون در مورد رابطه ی پسامدرنیسم و پسامدرنیته قائل شدن به پیوستگی این دو باشد. در واقع لایون با وابسته قلمداد کردن پسامدرنیسم به پسامدرنیته، پسامدرنیسم را از زمینه های گفتمانی خود جدا می کند و آن را محصول فرهنگی شرایط اجتماعی «پسامدرنیته» می داند. اما واقعیت غیر از این به نظر می رسد. شاید بتوان «پسامدرنیسم» و «پسامدرنیته» را همچون حلقه هایی تصور کرد که اگرچه به نحو تفکیک ناپذیری به هم پیوسته اند، اما در عین حال هریک هویتی جداگانه دارند و بدون یک دیگر نیز معنادار می باشند.

ج) مدرنیته: ارزیابی دوباره

از آنجا که نکات سوم و چهارم مورد تاکید لایون در یک حوزه قرار دارند می توان تحت یک عنوان آنان را بررسی کرد. لایون می نویسد:

«بحث در مورد پسامدرنیته باعث ارزیابی دوباره ی مدرنیته به عنوان پدیده ای فرهنگی - اجتماعی می شود.» ص ۱۴۸

و:

«بحث مدرن ما را وامی دارد که درباره ی خود مدرنیته احکامی - هم تحلیلی و هم فلسفی - صادر کنیم. آیا مدرنیته بود که با دنیوی کردن مشیت الهی به صورت پیشرفت، ریش ریش شدن تار و پود اجتماعی - فرهنگی را که امروز با هیچ انگاری

داشته اند. گرگوری بروس اسمیت می نویسد:

«متون فلسفی نیچه و هایدگر به سرعت به بخشی از میرا فکری مشترک ما انسان ها بدل شده اند... من تنها کسی نیستم که چنین نظری دارد و تنها کسی نیستم که به اهمیت نیچه و هایدگر در اندیشه ی پسامدرن توجه داشته است. پسامدرنیست هایی چون رورتی، دریدا و واتیمو از میان خیل بی شماران آشکارا خود را وامدار نیچه و هایدگر می دانند.»^{۲۳}

پس از نیچه و هایدگر نیز این هجوم همه جانبه به بنیان خردورزی ادامه پیدا کرد و در شاخه های مختلف گسترده شد، بعضی چون رورتی^{۲۴} و هیوبرت دریفوس^{۲۵} مطالعات خود را در حوزه ی فلسفه در معنای خاص آن ادامه دادند، برخی مانند دریدا، ریکور، امبرتاوکو و جیانی واتیمو تحقق این هدف را در مطالعاتی پیرامون زبان و متن می جستند و بالاخره برخی نیز سعی در اجرای و اعمال نظرات خود در حیطه های اجتماعی تر و مباحثی همچون مناسبات قدرت و حقیقت در جامعه و مانند آن داشتند که می توان افرادی چون فوکو، بودریار، لیوتار و ژیل دلوز را از این دسته دانست.

بحث از پسامدرنیسم فلسفی، هرچقدر هم جذاب و قابل مطالعه باشد، در حوصله ی این مقاله نمی گنجد، آنچه من سعی داشتم نشان دهم این نکته بود که آن گونه که لایون می پندارد نمی توان به پدیده ی واحدی تحت عنوان «پسامدرنیسم فلسفی» اشاره کرد، چرا که پسامدرنیسم در حوزه های مختلف معرفت بشری تأثیرات متفاوتی گذاشته و اگرچه ویژگی های مختلفی مانند «اشتقاق به سطح»، «در نظر گرفتن گذشته»، «طنز آلود و دو پهلو بودن» گهگاه توسط افرادی به عنوان فصل مشترک جنبه های مختلف پسامدرنیسم در نظر گرفته شده اند باز هم این ایهام و چندگانگی در مورد مفهوم «پسامدرنیسم» وجود دارد. اریک ماتیوز می نویسد:

«پسامدرنیسم، چنان که هم اکنون گفتیم، واژه ی بسیار ناروشنی است که می توان آن را برای بیان انواعی از تحولات و اندیشه های نسبتاً متفاوت - در جامعه و هنر و در فلسفه به معنای خاص آن - به کاربرد که به نظر نمی رسد ارتباط چندانی با هم داشته باشند.»^{۲۶}

۲) پسامدرنیسم فلسفی، پیشگویی اجتماعی

اظهار نظر شگفت آور دیگری هم در عبارتی که از لایون نقل کردیم وجود دارد، وی می نویسد: «اما اگر چه نوچهره های درخشان - عمدتاً فرانسوی - به خاطر تحلیل هایشان درباره ی این دنیای تصویر محور و فزون واقعی که از ویرانه های سترگ روایت های جنبش روشنگری سربرآورده است، به شهرت و بدنامی رسیده اند، لیکن متفکران پیش از آنان همچون نیچه، زیمل و هایدگر بودند که در آثار خویش از این مضامین خبر دادند.»

وی به این ترتیب تصور خود را از چگونگی رابطه ی پسامدرنیسم فلسفی، پسامدرنیسم هنری و پسامدرنیته مشخص می کند، وی هنر پسامدرن را نمود فرهنگی پسامدرنیته می داند و فلسفه ی پسامدرن را به مبحثی درجه ی دو به عنوان توضیح و تحلیل دنیا و هنر پسامدرن تقلیل می دهد و پیشروان پسامدرنیسم فلسفی را تا حد پیشگویانی که توانسته اند پیش از وقوع پسامدرنیته ویژگی های آن را بازگو کنند پایین می آورد.

تلاعی می‌شود، آغاز کرد؟» (همان)

بررسی «مدرنیته» و خرد مدرن، شاید مهمترین محور آثار متفکران «پسامدرن» باشد، همان طور هم که پیش از این گفتیم «پسامدرنیسم» فلسفی در واقع حمله‌ای همه جانبه علیه خرد مدرن بود اما آیا این بررسی مطابق آن چیزی است که لایون از بررسی مراد می‌کند. وی برای مثال می‌گوید:

«بدیهی‌ترین نمونه‌ای که مورد بحث قرار دادیم به رابطه‌ی بین کار و مصرف مربوط می‌شود. در حالی که ساختار شغلی همچنان داده‌های مهمی برای فهم سرنوشت جوامع اطلاعات محور معاصر در مقیاسی جهانی به دست می‌دهد، درک ما از واقعیت‌ها و معانی روزمره‌ی زندگی اجتماعی به احتمال قوی با در نظر گرفتن مصرف کنندگان، و نه فقط کارگران، بالا می‌رود.» (همان)

این آن چیزی است که لایون از بررسی دوباره‌ی «مدرنیته» مراد می‌کند. ناگفته پیداست که علائق وی همچنان در حیطه‌ی جامعه‌شناسی باقی مانده است و نوع مسائلی که بیان می‌کند جامعه‌شناسانه است. اما ارزیابی دوباره‌ای که پسامدرنیسم از مدرنیته به عمل می‌آورد بالذات با جامعه‌شناسی در تضاد است، چرا که خود علم «جامعه‌شناسی» یکی از محصولات مدرنیسم است که با افول مدرنیسم چندان اعتباری نخواهد داشت. فوکو در عبارت مشهور خود می‌نویسد: «در هر حال یک چیز غیر قابل شک به نظر می‌رسد: انسان آن گونه که در علوم انسانی مطرح می‌شود مسئله‌ای قدیمی و پایدار نیست... می‌توانیم مطمئن باشیم انسان اختراعی جدید در حیطه‌ی فرهنگ اروپایی در قرن شانزدهم است.»^{۲۳}

و:

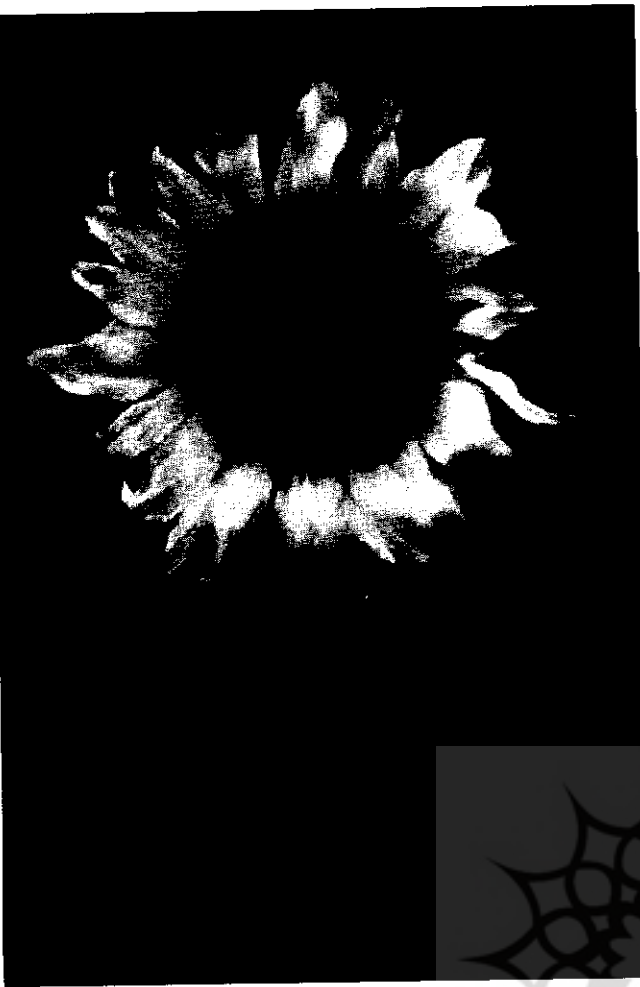
«می‌توان با اطمینان شرط بست که [مفهوم] انسان محو خواهد شد، همچون چهره‌ای که بر روی ماسه‌های کناره‌ی دریا حک شده است.»^{۲۴}

بنابراین در اصل بررسی دوباره و انتقادی مدرنیته اجماع وجود دارد اما برعکس لایون، پسامدرن‌ها هرگونه تحلیل جامعه‌شناسانه در این مورد را محکوم می‌دانند و حتی جایگزین‌هایی نیز برای آن پیدا کرده‌اند. فوکو با مطرح کردن دو علم «تبارشناسی» و «دیرینه‌شناسی»^{۲۵}، بودریار با نگارش کتبی همچون «اغوا»^{۲۶} و لیوتار با روشی که در «وضعیت پست مدرن» به کار برده است روش‌هایی را نشان داده‌اند که می‌توان جایگزین روش جامعه‌شناسی مدرن کرد.

بنابراین علی‌رغم ظاهر پیشنهاد لایون، وی همچنان در حیطه‌ی خرد مدرن باقی می‌ماند. حیطه‌ای که به اعتراف خود وی تا امحای کاملش چندان زمانی باقی نمانده است. شاید مقایسه‌ای میان تحلیل و انتقاد هربرت مارکوزه به عنوان متفکری نزدیک به جامعه‌شناسی مدرن و تحلیل و انتقاد بودریار به عنوان اندیشمندی متعلق به جریان پسامدرنیسم فلسفی از مدرنیته برای نشان دادن فاصله‌ای که بین دیدگاه «جامعه‌شناسانه» و دیدگاه «پسامدرن» وجود دارد مفید به نظر برسد؛ مارکوزه می‌گوید:

«اقتصاد به اصطلاح مصرفی و سیاست سرمایه‌داری جهانی [اقتصاد مدرن] طبیعتی ثانوی برای بشر آفریده است که او را آزمندانه و پرخاشگرانه با اشکال گوناگون کالا پیوند می‌دهد: نیاز به تملک، مصرف کردن، کارکردن و نوسازی آلات و قطعات و ابزار و وسایل و ماشین‌هایی که در اختیار بشر گذاشته و بر او مسلط کرده‌اند، از آن جمله است، زیرا استفاده از این کالاها - حتی به قیمت نابودی خویشتن - به نیازی زیستی، در مفهوم یاد شده، مبدل شده است. بدین سان طبیعت ثانویه‌ی انسان در برابر هرگونه تغییری مقاومت می‌کند که منجر به گسستن از و شاید حتی محو این وابستگی انسان به بازاری شود که چنین مملو از کالا است - یعنی موجودیت انسانی را محو می‌کند که به عنوان مصرف کننده، خود را در جریان خرید و فروش مصرف می‌کند و تحلیل می‌برد. نیازهایی که به وسیله‌ی این نظام پدید می‌آید، دیرپا و محافظه کارانه است، زیرا «ضد انقلاب» در ساخت غرایز خانه کرده است.»^{۲۸}

و بودریار:



«مدرنیته اکنون بیش از پیش به عنوان تعالی تجریدی همه‌ی قدرت‌ها مشخص می‌شود. آزادی صوری است، مردم به توده‌ها تبدیل می‌شوند، فرهنگ به مد بدل می‌گردد. مدرنیته که زمانی پویایی پیشرفت بود، اکنون نوعی تلاش اجتماعی برای رفاه هرچه بیشتر است. اسطوره‌ی آن سرتاسر تجرید فزاینده‌ی اجتماعی و سیاسی را می‌پوشاند، تجریدی که مدرنیته در زیر آن ذره ذره می‌جوشد و تحلیل می‌رود تا به یک فرهنگ رخدادهای هر روزه تبدیل شود.»^{۲۷}

شاید نیازی به تکرار دوباره‌ی این نکته نباشد که ارزیابی دوباره‌ای که پسامدرنیته فرصت آن را به متفکرانش می‌دهد در حیطه‌ی گفتمان‌هایی مانند گفتمان جامعه‌شناسی یا اقتصاد مدرن نمی‌گنجد و به گفتمان‌های نویی تعلق دارد که شاید تا کنون اسمی برای آنها انتخاب نشده است. اگر از اصطلاح‌هایی چون theorifiction صرف نظر کنیم

ه) پسامدرنیسم: شمشیری دولبه

بالاخره لایون به عنوان نکته‌ی آخر در جمع بندی خود می‌نویسد: «سرنجام، بحث در مورد پسامدرنیته در این چارچوب گسترده به ما یادآوری می‌کند که حتی پسامدرنیته را می‌توان در بافت خاص خود قرار داد و نسبی کرد.» این که هرگونه اعتقاد شک باورانه و پلورالیستی را می‌توان با همین اسلحه مورد تهاجم قرار داد چندان تازگی ندارد، از زمان افلاطون این انتقاد به شک باوران هر دوره وارد بوده است و حقیقت آن است که جواب منطقی‌ای نیز برای آن پیدا نشده است. پسامدرن‌ها نیز به عنوان متفکرانی که معتقد به صدق یا کذب گزاره فراتر از زمان و مکان نیستند طبیعتاً در این حکم گزاره‌های خود را نیز لحاظ می‌کنند فوکویی که در جایی عنوان می‌کند:

«حقیقت» را باید همچون نظام رویه‌های منظمی برای تولید، توزیع و عملکرد گزاره‌ها دانست. «حقیقت» در رابطه‌ی دایره وار با نظام‌های قدرتی قرار می‌گیرد که آن را ایجاد و ابقا می‌کنند. ناچار است اذعان کند:

«من کاملاً آگاهم که هرگز چیزی جز افسانه نوشته‌ام. با این همه، نمی‌خواهم بگویم آن چه نوشته‌ام خارج از عرصه حقیقت بوده است.»^{۲۰}
در واقع پسامدرن‌ها خود پیشگامان نسبی کردن نظرات خود و ویژگی‌های پسامدرنیته بودند. ژان بودریار در سه مقاله به تناوب نظرات خود را در مورد پایان هزاره به چالش کشید^{۲۱} اما این نسبی کردن نیز تفاوت‌های فراوانی با نسبی کردنی دارد که لایون مدنظر دارد وی می‌گوید:

«من به اجمال این امکان را که [پدیده‌ی] پسامدرن بیانگر یک پدیده‌ی پایان هزاره‌ای باشد بررسی کردم، زیستن در دهه‌ی ۱۹۹۰ ما را به آنجا می‌کشاند که شکوفایی پدیده‌هایی را انتظار داشته باشیم که رویکرد هزاره‌ی سوم را متعکس کنند. به نظر می‌رسد که بیم و امیدهای هزاره‌ای آنگاه که در دنیای تکنولوژی پیشرفته و جهانی شدن سریع بیان می‌شوند به طور مصنوعی مورد مبالغه قرار گرفته‌اند.» ص ۱۴۹، تاکید از من است

مقایسه کنید با شیوه‌ی نقد و تحلیلی که بودریار در باب فوکو در مقاله‌ی جنجالیش «فوکو را فراموش کن» به کار گرفته است:

«... پس قدرت [در آثار فوکو] هنوز رو به سوی اصل واقعیت و اصل حقیقتی بس توانمند داشته، قدرت هنوز رو به سوی هم سازی محتلمی میان سیاست و گفتمان دارد قدرت دیگر ربطی به نظم استبدادی ممنوعات و یا قانون ندارد، اما هنوز به نظم عینی امر واقعی وابسته است از این رو، فوکو می‌تواند ماریج‌های متوالی قدرتی را برای ما وصف کند که آخرین شان او را قادر ساخته تا بر ناچیزترین پایان یابی‌های قدرت نیز صحنه بگذارد، هرچند که قدرت هیچ گاه فارغ از شرایطش نیست و مساله ناپود کردنش هیچ‌گاه نمی‌تواند مطرح باشد.»^{۲۲}

تفاوت این دو دیدگاه علی‌رغم آنکه هدف هر دو نسبی کردن لاقول بخشی از «پسامدرنیسم» است، غیر قابل انکار به نظر می‌رسد. در تحلیل لایون آنچه مورد توجه قرار می‌گیرد شرایط اجتماعی است و سعی می‌شود با توجه به اصول تحلیل جامعه برای «پسامدرنیته» و «پسامدرنیسم» توجیهی مناسب و البته جامعه شناختی بازشناسی شود. اما بودریار سعی می‌کند با تحلیل نوشتار فوکو، جایگاه فوکو را از جایگاه منتقد و مهاجم به عقلانیت به جایگاه مبلغ، معرف و تایید کننده‌ی قدرت بکشاند. نکته اینجاست که بازم به برخلاف شیوه‌ی بودریار، تحلیل لایون به هیچ عنوان در گفتمان «پسامدرنیسم» نمی‌گنجد. در واقع باید اذعان کرد که شایسته‌تر آن است که به جای آن که به دنبال توجیهی جامعه شناختی از علل وجودی «پسامدرنیته»، و «پسامدرنیسم» باشیم در انتظار مباحثی همچون «روابط قدرت در گفتمان پسامدرنیسم»، «قدرت و ظهور پسامدرنیته»، «تبارشناسی پسامدرنیسم»^{۲۳} و «دیرینه‌شناسی پسامدرنیسم» باشیم. اگرچه شاید هنوز برای بازگشایی این مباحث به زمان نیاز داشته باشیم.

پایان سخن این که....

کتاب «پسامدرنیته» تا آنجا که به بررسی ویژگی‌های جامعه‌شناختی دوران جدید می‌پردازد، می‌تواند با اتکا به نظرات جامعه‌شناسان بزرگ و مطرح تصویری قابل قبول از این دوران ارائه کند، اما از هنگامی که نویسنده‌ی کتاب وارد مبحث پسامدرنیته و ارتباطش با «پسامدرنیسم» می‌شود، از آنجا که سعی دارد گفتمانی موازی گفتمان پسامدرن را از طریق گفتمان مدرن جامعه‌شناسی تحلیل کند، از لحاظ روش‌شناسی دچار مشکلاتی جدی می‌شود و نمی‌تواند به تحلیلی منطقی از وضعیت «پست مدرن» و رابطه‌اش با پسامدرنیسم برسد و متأسفانه تصویری ناقص و تحریف شده از پسامدرنیسم، امکانات، ظرفیت‌ها و ویژگی‌هایش ارائه می‌دهد.

یادداشت‌ها:

۱. بنگرید به مراقبت و تنبیه ص ۳۸۶ و order of things, p۳۸۷
۲. وضعیت پست مدرن، ژان فرانسوا لیونار
۳. ر.ک. هابرماس، گیدنز و...
۴. پسامدرنیته، دیوید لایون صص ۱۵۰، ۱۴۷
۵. آنان که سخنرانی یورگن هابرماس جدی‌ترین رهبر جبهه‌ی مخالفان پسامدرنیسم را در دانشگاه تهران به یاد دارند، باید پافشاری سرسختانه‌ی وی را بر سخنان سه دهه‌ی پیش خود در انکار پست مدرنیته به خاطر بیاورند!
۶. البته کار هنگامی دشوارتر می‌شود که ما نظرات هنرمندانی همچون چارلز جنکس و پسااستعمارگرایی چون ادوارد سعید و لیندا هاجن را هم در نظر بیاوریم.
۷. باید توجه داشت که هرچا در این مقاله از «جامعه‌شناسی» سخن گفته می‌شود، منظور جامعه‌شناسی مدرن است.

۸. Hyper reality

۹. discourse

۱۰. می‌دانیم اصطلاح رایج در مورد نظرات بودریار theorifiction (نظریه - داستان) و نه theory (نظریه) است.

۱۱. See radical thought by jean baudrillard www.ctheory.com

۱۲. ibid

۱۳. چارلز جنکس در کتابش با ترسیم جدول معروف خود به مقایسه‌ی ویژگی‌های مدرنیسم، لیت مدرنیسم و پست مدرنیسم پرداخته که می‌تواند آن را در کتاب پسامدرنیسم چیست؟ ترجمه‌ی جناب مرتضایی بیابید.
۱۴. امبرتو آکو: پسامدرنیسم، طنز، اثر لذت‌بخش، به نقل از ادبیات پسامدرن، گزینش و ترجمه‌ی پیام یزدانجو صص ۸۷-۹۲.
۱۵. این جمله را امبرتو آکو در نوشته‌های مختلف (از جمله منبع پیشین) برای تشریح وضعیت نشانه‌های متمدن یا مضاعف در ادبیات پسامدرن به کار برده است و این یکی از معروف‌ترین جملات در این باب است.

۱۶. Of gramatology

۱۷. Figures

۱۸. فراسوی نیک و بد ترجمه‌ی داریوش آشوری، انتشارات خوارزمی، ص ۴۶.
۱۹. نیچه، هایدگر و گذار به پسامدرنیته، گرگوری بروس اسمیت
۲۰. برای اطلاع از فضای کلی تفکر رورتی می‌توان به مقاله‌ی ولفگانگ ولز با نام Richard Rorty: Philosophy beyond argument and truth در سایت لوک اسمارت یا آدرس:

WWW.LookSmart.com

۲۱. See "intelligence without representation and Highway Bridges and feasts" by hubert dreyfus in www . LookSmart . com

۲۲. فلسفه‌ی فرانسه در قرن بیستم، اریک ماتیوز ترجمه‌ی محسن حکیمی ص ۲۵۸.

۲۳. Heidegger deconstructed by Peter Leithart See it in www . LookSmart . com

۲۴. Order Of Things P۳۸۶

۲۵. ibid . P ۳۸۷

۲۶. برای آشنایی بیشتر با دو علم می‌توان به کتاب «فوکو، فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک» اثر هیوبرت دریفوس و پل رابینو مراجعه کرد.

۲۷. "Seduction" by Jean Baudrillard It,s downloadable in www . C Theory . Com

۲۸. گفتاری در رهایی ترجمه‌ی محمود کتابی ص ۲۳.

۲۹. مقاله‌ی «مدرنیته» اثر ژان بودریار به نقل از کتاب سرگشتگی نشانه‌ها صص ۳۳ - ۳۴.

۳۰. به نقل از «فوکو در بونه‌ی نقد»، ترجمه‌ی پیام یزدانجو ص ۹۷

۳۱. به نقل از مقاله‌ی «سکوت به ما نزدیک است» اثر پزگمهر شرف‌الدین نوری، چاپ شده در شماره‌ی ۲۶ پژوهشنامه‌ی ادبیات کودک و نوجوان.

۳۲. See In the Shadow of the millenium by jean

baudrillard Hysterizing of millenium by baudrillard find them in www . Ctheory . com

۳۳. «فوکو را فراموش کن» ترجمه‌ی پیام یزدانجو، ص ۹، مقاله در کتابی به همین عنوان توسط نشر مرکز به چاپ رسیده است.

۳۴. باید توجه داشت مقالاتی که توسط یکی از متفکران وطنی با همین عنوان به چاپ رسید ارتباط چندانی با تبارشناسی در معنای فوکویی این واژه ندارد.